

تأملی در ارتباط بین ارزشهای فردگرایانه و تأسیس علم اقتصاد

محمد مالجو

۱- کتاب تازه انتشار یافته مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد نوشته دکتر موسی غنی نژاد اهری، از معدود کتب فارسی است که در زمینه فلسفه اقتصاد جامعه طبع بر تن کرده است. نویسنده که پدرستی بر ضرورت شناخت مبانی معرفتی علم اقتصاد تأکید دارد، به شایستگی خواننده را به تأمل و تفکر وامی دارد. مباحث این کتاب به بیانی درخور، تقریباً حول محوری واحد ارائه گشته است. یکی از مباحث مهم مورد بحث کتاب «شرایط حصول و تشکیل معرفت اقتصادی» است که نویسنده محترم عمدتاً در فصل اول به آن پرداخته‌اند. در نوشتار حاضر، صرف نظر از سایر مسائل عمیق کتاب، تهاروی همین موضوع متمرکز شده‌ایم و بناداریم پیرامون موضوع نویسنده محترم در این باب نکاتی چند مطرح سازیم.

۲- در آغاز سعی می‌شود دیدگاه نویسنده محترم به اجمال معرفی گردد. بنابر نظر نویسنده، حاکمیت ارزشهای فردگرایانه در جامعه شرط لازم تأسیس علم اقتصاد است و اساساً در فقدان جامعه مدنی، که بر اساس ارزشهای مذکور شکل گرفته باشد، تأسیس معرفت اقتصاد ممتنع است. بر طبق این رأی، ارزشهای فردگرایانه، مؤسس روابط و نظم‌هایی در جامعه انسانی است که موضوع علم اقتصاد قرار می‌گیرد. در فقدان این ارزشها چنین نظامی ایجاد نمی‌گردد و لذا علم اقتصاد نیز فاقد موضوع می‌شود و لاجرم قابلیت تأسیس پیدا نمی‌کند. آقای دکتر غنی نژاد می‌نویسد: «نکنه مهمی که باید بدان توجه کرد، این است که موضوع مورد مطالعه اقتصاد سیاسی، تنها در شرایط خاصی موجودیت می‌یابد؛ یعنی تنها زمانی که انسانها از قواعد رفتاری معینی پیروی می‌کنند، به طوری که نظام آزادی طبیعی تحقق می‌یابد، [ولذا] می‌توان از علم اقتصاد یا معرفت اقتصادی صحبت کرد. به سخن دیگر، علم اقتصاد، علم جامعه‌متشکل از افراد آزاد، یعنی جامعه مدنی یا به تعبیر [آدام] اسمیت نظام آزادی طبیعی است، جامعه مدنی از لحاظ هستی‌شناسانه شرط لازم برای پیدایش نظم اقتصادی، و از این طریق، معرفت اقتصادی است.»^۱ تأملات ذیل تمهیدی است برای کسب این نتیجه که بینش فوق، گستره و قلمرو معرفت اقتصاد را بسی تنگ‌تر و محدودتر از آنچه امکان منطقی دارد، منظور می‌نماید.

۳- بطور کلی، تعریف یک معرفت، از جمله دانش اقتصاد، از سه طریق قابل حصول است: از طریق تعریف موضوع، اتکاء به روش، و تعیین غایت. در هر یک از سه شیوه مذکور، منطقی‌ترین توان دورویگر در ادر پیش گرفت.

برای تعریف معرفت اقتصاد در رویکرد اول دو امکان وجود دارد: (۱) به تاریخی رجوع کنیم که مورخان آن را تاریخ اندیشه اقتصادی می‌پندارند و سپس تعاریفی را بر گیریم که سازندگان این تاریخ به عنوان تعریف معرفت

اقتصادی ارائه کرده‌اند، (۲) تعریف معرفت اقتصاد بر اساس عملکرد دانش اقتصاد در مقام «تحقق» استخراج کنیم. اما چون دانش اقتصاد یک کل همساز و بی‌مباینیت نیست، تعاریف منتهجه نیز متعدد خواهد بود. و بطور کلی در هر دو حالت، اتکاء به این رویکرد تعاریفی متعدد و متنوع را نتیجه می‌دهد. برش عرضی و طولی اندیشه اقتصادی، بر اساس این رویکرد، معرفت کثرتی راستین در تعریف معرفت اقتصادی است و دال بر رقابت و رومندوبی پایان تعاریف متعدد دانش اقتصاد می‌باشد. اما بر استی تعریف معرفت اقتصادی نفسیه، صرف نظر از تعاریف متنوع، چیست؟ در این رویکرد این پرسش بی‌پاسخ می‌ماند. بنابر این، با این رویکرد تعریفی واحد برای معرفت اقتصاد به دست نمی‌آید.

در رویکرد دوم، تعریف معرفت اقتصاد از منظری ماقبل تجربی و بدون نظر به تاریخ آن ارائه می‌گردد. در واقع این بار تعریف بر اساس دانش، نه در مقام «تحقق» و «هست»، که در مقام «باید» صورت می‌گیرد؛ تعریف نه آنچنان که «بوده» و «هست»، بل آنچنان که «باید» باشد ارائه می‌گردد. این رویکرد تا حدی رنگمایه اختیاری دارد. بر حسب این که ارائه دهنده تعریف، موضوع، روش یا غایت دانش را چگونه اختیار نماید، تعریفی متناسب با آن ارائه می‌دهد. اتکاء بر این رویکرد نیز کثرتی راستین را در باب تعریف دانش اقتصاد بر می‌تابد. بنابر این با این رویکرد هم تعریفی واحد برای معرفت اقتصاد به دست نمی‌آید.

ملاحظه می‌شود که هر یک از دورویگر مذکور به تنهایی، معرفت وجود کثرت در تعریف دانش اقتصاد است. تبیین این کثرت البته بس دشوار است. اما شاید ملاحظه مقدماتی ذیل قابل طرح باشد. به نظر می‌رسد وجود کثرت در تعریف دانش اقتصاد در هر دورویگر دلیلی مشابه دارد و آن ماهیت انتزاعی اندیشه است. اندیشنده، بنابر ساخت وجودی خویش، نمی‌تواند همه واقعیات را یکجا در نظر گیرد. واقعیات از سوی اندیشنده برش داده و صرفاً یک مقطع از آن بر گرفته می‌شود و خصلت الزاماً انتزاعی اندیشه نیز از همین جانشی می‌گردد. انتزاع، فرایند ناگزیر فرو کاستن برخی عناصر واقعیات است. بر حسب این که اندیشنده، چه در جهای از انتزاع را در پیش گیرد، پاره‌های مسائل مطرح و مابقی و انهداده می‌شود.^۲ تعریف دانش متناسب با نوع مسائل مطرحه ارائه می‌گردد و با هر مجموعه خاصی از مسائل، تعریفی معین نیز به دست می‌آید. چون در جهه و شدت انتزاع در میان اندیشندگان لزوماً یکسان نیست، لذا مسائل مطرحه و حده ایشان نیز متفاوت است و لاجرم تعاریفی متنوع حاصل می‌آید که این در واقع عین وجود کثرت در تعریف دانش اقتصاد است. البته باید توجه داشت که چون به هر حال دانش اقتصاد ناظر بر موضوعی حقیقی است

مشخص از ارزشها، صورتی متناسب از روابط اقتصادی را خلق می‌کند. روابط اقتصادی فی‌نفسه قابلیت بررسی ندارد زیرا در عالم خارج تحقق نیافته است. آنچه در عالم وجود خارجی می‌یابد و قابلیت بررسی پیدا می‌کند، همواره صورتی خاص از روابط اقتصادی است. متناسب با هر صورت خاص از روابط اقتصادی، با فرض وجود سایر شرایط برای تأسیس معرفت اقتصاد، می‌توان نظامی مشخص نیز در معرفت اقتصاد بنیان نهاد. حال سرنگاه نویسنده محترم این است که به جای روابط اقتصادی فی‌نفسه، و بالطبع همه صورت روابط اقتصادی، صرفاً صورتی خاص از آن را موضوع علم اقتصاد قرار داده‌اند؛ صورتی خاص که بواسطه حاکمیت ارزشهای فردگرایانه شکل می‌گیرد. نویسنده محترم می‌نویسد: «بر خلاف تصور رایج، موضوع علم اقتصاد، روابط اقتصادی یا تولید و توزیع در هر جامعه‌ای نیست، بلکه نظم‌های کردار انسان در چارچوب اندیشه نو مینالیستی و ارزشهای فردگرایانه ناشی از آن است.»^۱ و لذا در نبود ارزشهای مزبور و بالطبع نبود روابط اقتصادی حاصل از آنها، علم اقتصاد را بی‌موضوع یافته‌اند و حکم بر امتناع تأسیس آن داده‌اند. حال آن که در صورت نبود ارزشهای فردگرایانه، ضرورتاً ارزشهای دیگری حاکم می‌شود و صورتی دیگر از روابط اقتصادی شکل می‌گیرد که می‌تواند موضوع علم اقتصاد قرار گیرد. در نتیجه، علم اقتصادی موضوع نمی‌ماند و تأسیس آن، حتی در فقدان ارزشهای فردگرایانه، بلا امتناع می‌گردد. در اینجا نیز اقتصاددان موظف است پدیدارهای اقتصادی مربوطه را تبیین نماید و سازوکارشان را عقل‌پذیر سازد؛ پدیدارهایی که صورت دیگری دارند.

۵. در یک کلام می‌توان گفت قلمرو و موضوع معرفت اقتصادی گسترده‌تر از آن است که در دیدگاه مورد بحث منظور شده است. دیدگاه مذکور صرفاً صورتی خاص از روابط اقتصادی را موضوع علم اقتصاد می‌داند حال آنکه نه صرفاً صورتی خاص، بلکه همه صورت‌های روابط اقتصادی موضوع علم اقتصاد است. در چارچوب دیدگاه مذکور با ساده کردن مسئله این پرسش مطرح می‌شود که آیا بهتر نیست در جوامعی که ارزشهای فردگرایانه حاکمیت ندارد، اقتصاددانان! اقتصاد! رازها کندو به اخلاق روی آورند تا از رهگذر حاکمیت ارزش‌های فردگرایانه موضوع علم اقتصاد ساخته شود؟!^۲

یادداشت‌ها

۱. موسی غنی‌نژاد اهری، مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد، (تهران مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه، ۱۳۷۶) ص ۵۲ نویسنده در جایی دیگر نیز همین نظر را به اجمال مطرح کرده‌اند، نگاه کنید به: سنت، مدرنیته، پست‌مدرن، به کوشش اکبر گنجی (تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۵) ص ۲۵۶.
۲. در راهیابی مسائل به حوزه تفکر و نیز موضوعیت نیافتن مسائل دیگر عوامل متعددی دست دارد. به نظر می‌رسد بر ایندین عوامل خود را در فرایند انتزاع، که فعالیت ذهنی است، بدین صورت نشان می‌دهد که اندیشنده، خود آگاه یا ناخود آگاه صرفاً کسری از مسائل در باب موضوعی واحد برایش طرح می‌شود نه همه مسائلی که چه بسا همزمان در عالم خارج وجود دارند.
۳. غنی‌نژاد، پیشین، ص ۱۶.
۴. شایان ذکر است که این نوشتار صیغه معرفتی دارد نه اخلاقی، و لذا نافیاً و اثباتاً با ارزشهای فردگرایانه برخورد ندارد.

که از زوایای مختلف نگریسته می‌شود، لذا کثرت حاصله نیز صرفاً درون طیفی از انتزاعات و بالطبع در طیفی از مسائل حاکمیت دارد، نه در خارج از آن قلمرو. برای نمونه، نمی‌توان بر اساس موضوع علم پزشکی، که خارج از قلمرو اقتصاد است، تعریفی از معرفت اقتصادی ارائه نمود. در هر صورت، جدای از تبیین عقلانی تعدد تعاریف دانش اقتصاد، کثرت مذکور امری واقعی است و بهترین مؤید آن، تاریخ پر فرازونشیب تعریف دانش اقتصاد است.

بنابر این در مقام بررسی معرفت‌شناسانه، همه تعاریف روشمند و منطقی قابل تأمل اند و لذا نمی‌توان لزوماً به تعریفی واحد اتکاء کرد و بر آن مبنای قلمرو معرفت اقتصاد را به حدودی مختار تحدید نمود. در تعریف معرفت اقتصاد، پذیرش کثرت امری است ناگزیر و باید به تمامی قرائت‌های روشمند اجازه خودنمایی داد، هر چند نتیجه حاصل این باشد که نتوان اندیشه‌ای مشخص را که در مقطعی خاص اقتصادی شناخته شده است، در مقاطع دیگر به معرفت اقتصاد نسبت داد. این نتیجه نیز دور از انتظار نیست چرا که تعریف معرفت اقتصاد نیز به مانند خود اندیشه اقتصادی تحول تاریخی می‌پذیرد.

۴. نظرگاه مورد بحث، یعنی ضرورت حاکمیت ارزشهای فردگرایانه برای تأسیس علم اقتصاد، صرفاً احتیاطاً نتیجه فوق است. تعریف مبتنی بر این بینش، صرفاً یکی از تعاریف ممکن دانش اقتصاد است که موضوعی واحد را از زوایای مختار نگریسته و در جهای مختار از انتزاع را بر گرفته و مسائلی مشخص را مطرح کرده است. در این نگاه، تاریخ علم اقتصاد بالضروره فقط به زمان‌ها و مکان‌هایی تعلق می‌یابد که بر خوردار از جامعه مدنی بوده‌اند و تأسیس علم اقتصاد در سایر جوامع، که در آنها ارزشهای دیگری حاکمیت دارد و بالنتیجه از روابط اقتصادی دیگری برخوردارند، امکان منطقی ندارد. در اینجا نگاهی اختیاری بر صدر نشسته و امکان عرض اندام را از سایر تعاریف گرفته است. تا بدین جا صرفاً معلوم شد که بیش از فوق، ناقص کثرت در تعریف اندیشه اقتصادی است. اما بر استی سر این نگاه یک سو به چیست و چه چیز باعث شده که در این نگاه، عدم حاکمیت ارزشهای فردگرایانه و بالنتیجه فقدان نظم اقتصادی متناسب با آن ارزشها، تأسیس دانش اقتصاد را ممنوع به نظر آورد؟ هر جامعه نظام معیشتی مشخصی دارد که در آن بخشی از روابط، روابط اقتصادی است. به نظر می‌رسد یک جامعه نمی‌تواند فاقد روابط اقتصادی باشد زیرا این مناسبات شرط بقاء جامعه است. آثار و روابط اقتصادی جامعه چه شکلی دارد؟ در هر جامعه، عوامل مختلفی سازنده شکل روابط اقتصادی است. یکی از این عوامل، و شاید مهمترینشان، ارزشهای حاکم بر ذهن افراد است. ارزشها بخش بزرگی از رفتارهای فرد را شکل می‌دهد و هر ترکیبی مشخص از ارزشها، خالق و تعیین‌بخش ترکیبی خاص از روابط اقتصادی است. ارزشهای فردگرایانه نیز نوعی خاص از ارزشهاست که نوعی مشخص از روابط و نظم اقتصادی را تعیین می‌بخشد. متناسب با تغییر ارزشهای مذکور، نوعی دیگر از روابط اقتصادی نیز شکل می‌گیرد. اگر در این بستر، کاربرد مفاهیم ماده و صورت مجاز باشد، نسبت مفهوم «روابط اقتصادی» به مفهوم «روابط اقتصادی حاصل از حاکمیت ارزشهای فردگرایانه»، نسبت ماده به صورت است، یعنی در مقام تمثیل، مفهوم «روابط اقتصادی»، ماده بوده و مفهوم «روابط اقتصادی حاصل از حاکمیت ارزشهای فردگرایانه»، صورت می‌باشد. اما این که آن ماده چه صورتی به خود می‌گیرد بستگی به عواملی دارد که یکی از آن عوامل ارزشهای حکمفرما بر جامعه است. هر مجموعه